

# کارگاه ترجمه و ویرایش (۱)

○ شهرام اقبال زاده (راز آور)

ترجمه ها را با متن اصلی مقابله کرده‌ام. باهم مرور می‌کنیم:

«... دیگران هم خواب بودند و کسی یا حیوانی برای صدمه زدن به ما نیامده بود [!] وگرنه می‌فهمیدم. در هر صورت [!] من دماغ تیزی دارم که هیچ وقت به خواب نمی‌رود.»

«دماغ تیز» یا «دماغ نوک تیز» یا «شامه تیز» متفاوت است. دماغ ابزار فیزیکی حس بویایی است و حس بویایی را به صورت مرسوم «شامه» می‌خوانند. پس بهتر است بنویسیم «من شامه تیزی دارم».

- مترجم شناخته شده‌ای نیز نوشته است: «دوشیزه اوفلیا نمی‌خواست وارد حرف دیگران شود؛ به همین دلیل همیشه از یکی از سایه‌ها خواهش می‌کرد که در طول روز خودش را خیلی کوچک کند...» و در ادامه آورده است: «سایه گفت: «بله، ولی در بین ما حرف افتاده که کسی هست که ما را می‌پذیرد...»

«وارد حرف دیگران شدن»، یعنی «وسط حرف دیگران پریدن». در حالی که این جا بحث بر سر

سبک نگارش شخصی خود همخوان کنم. اما در پاسخ دوست ویراستار نیز اظهار داشتیم که در ترجمه متون نظری، هر چند باید کوشید سبک نگارش نویسنده اصلی را حفظ کرد، در شرایطی که به علت پیچیدگی مطالب و یا طولانی بودن جملات مرکب، بیم آن می‌رود که ترجمه کاملاً مقید (بین وفاداری به متن و ترجمه مقید باید تفاوت گذاشت) انتقال معنا و یا مفهوم را گاه دچار مشکل کند. در ترجمه متون نظری و فلسفی، اصل بر انتقال درست و دقیق مفاهیم است و اگر مترجمی بتواند ضمن حفظ سبک نگارش نویسنده، مفاهیم را نیز به صورت دقیق بازگرداند، باید به او دست مریزاد گفت. کاش همواره چنین چیزی ممکن باشد!

باری، امروز طبق روال همیشگی، کار کارگاهی خود را پی می‌گیریم، اما این بار، ابتدا به بررسی ترجمه چند داستان کوتاه چاپ شده در مطبوعات کودک و نوجوان می‌پردازیم و سپس نظری به ترجمه یک رمان می‌اندازیم. البته متن انگلیسی برخی از ترجمه‌ها در اختیارم نبوده، اما برخی از

چند وقت پیش، اثری درباره یکی از شخصیت‌های نامدار معاصر جهان ترجمه کردم. دوستی که در سمت کارشناس ترجمه انجام وظیفه می‌کند و معمولاً از عدم وفاداری مترجمان در فغان است، به من اعتراض کرد که «فلانی، آن قدر وفادارانه ترجمه کرده‌ای که حتی ویرگول‌ها هم عیناً در ترجمه فارسی آمده است و این دور از شأن شماست.» اما دوست ویراستار دیگری نیز گاه نسبت به عدم وفاداری من به عین جملات و یا واژگان معترض است!

پاسخ من به دوست اول، آن بود که سبک و زبان نویسنده متن، براساس جملات کوتاه است و من حق ندارم سبک او را عوض کنم؛ کوشیده‌ام ساختار جملات و نحو آن کاملاً فارسی شود؛ وگرنه می‌توانستم کل جملات را در یک بند یا پاراگراف، حتی بدون نقطه و یک نفس بیاورم و مفهوم نیز دگرگون نشود، اما این حق را به خود نداده‌ام که جملات ساده، کوتاه و روان نویسنده اصلی را برای پرهیز از آوردن ویرگول و یا نقطه‌های فراوان، با



«چو افتادن» یا «بر سرزبان‌ها افتادن» یا «پشت سرکسی حرف راه افتادن» است و عبارت دوم که می‌گوید «بین ما حرف افتاده»، یعنی «بین ما شایع شده» یا «چو افتاده» و...

همین خانم مترجم نوشته است: «... چه قدر بدبختانه، چه قدر عالی، چه قدر غمگین، چه قدر کم‌دی است، انسان بودن و چه قدر کم‌دی است، انسان بودن و روی زمین زندگی کردن».

بد نیست بگویم که این متن از نویسنده نامی، «میشل انده» است و گذشته از تأثیر آثار لیریک شکسپیر بر عبارات فوق، اثر این جمله هگل را نیز کامبیش می‌توان در آن دید. «شخصیت‌ها دوبار در تاریخ ظهور می‌کنند. یک بار به صورت تراژیک و بار دیگر [به صورتی] کمیک».

اما مترجم محترم، بدون توجه به قید یا صفت بودن واژگان، ترکیب ناهمخوان و نامتناسب «چه قدر بدبختانه» را در کنار «چه قدر عالی» و یا «چه قدر غمگین» آورده و در آخر نیز «چه قدر کم‌دی» را آورده که از نظر نحوی و زبانی و سبکی، کاملاً آشفته است.

متأسفانه نگارنده متن اصلی را. که آلمانی است. در دست ندارد. و اگر هم می‌داشت، تسلطی بر آن ندارد. اما به هر حال، به نظر می‌رسد که «چه قدر تراژیک» یا «چه فاجعه بار»، در آغاز جمله آمده باشد که متضاد آن «چه قدر کمیک» و یا «چه مسخره» و یا «چه خنده‌آور» در ادامه آمده است. درواقع، میشل انده با طنز خاص خود می‌خواهد زندگی رقت بار و پر از تناقض انسان را ترسیم کند، اما مترجم گرامی ما در ترجمه دقت لازم را مبذول نکرده‌اند.

- مترجم محترم دیگری خاطراتی از «لئونو جی کمپبل»، درباره «یک روز در هانوی» آورده و نقشی چون «کریستف کلمب» یا «آمریکو وسپوسی» برای او قائل شده است و کشف شهری را که قرن‌هاست عالم و آدم می‌شناسد و بیست و اندی سال پیش، بمباران آن توسط آمریکایی‌ها نقل و نقل. دست کم محافل. روشنفکری و دانشگاهی. بود، به «کمپبل» نسبت داده است! با هم می‌خوانیم: «بیاده روی بهترین روش کشف این شهر است!» حال بد نیست برای ثبت در تاریخ، تاریخ «کشف هانوی» را. آن هم با پای پیاده. بنویسیم «سپتامبر ۱۹۹۷»!! اما منظور نویسنده، این است که «برای شناخت دقیق اکناف و اطراف». به قول جهانگردان قدیم. و یا «گوشه کنار» هانوی، بهتر است «پای پیاده» راه افتاد و نه با اتومبیل. همین! اما ببینیم مترجم محترم ما سرانجام، چه کشف دیگری را به «کمپبل». کاشفی که ناشناخته مانده. نسبت می‌دهد: «... با ترویج قراردادهای تجاری جدید، حضور رایانه و سیستم‌های جدید در این شهر مثل بمب منفجر شده است»!!

ظاهراً قرار نیست، «موشک» و «بمب» و «انفجار» دست از سر مردم بی‌نوی ویتنام و پایتخت آن هانوی بردارد، اما این بار با پیشرفت تکنولوژی «حضور رایانه» و «سیستم‌های جدید» «منفجر می‌شوند»!! البته «منفجر شدن حضور رایانه» و سیستم‌های جدید هم از نظر نحوی و مفهومی و هم از نظر فن آوری پدیده‌ای بسیار شگفت و نو است که باید به فکر ثبت آن در «ممالک محروم» افتاد تا این بار حق یک مترجم

ایرانی ضایع نشود!! به

گمانم بدون

مطابقت با متن اصلی

. که در اختیارم نیست.

بتوان منظور نویسنده را

دریافت: «گسترش قراردادهای

جدید باعث رشد چشمگیر

سیستم‌های جدید شده و حضور

رایانه‌ها به حدی انفجارآمیز رسیده است».

در واقع، نویسنده از شمار فراوان کامپیوتر [یا

به قول فرهنگستانی‌ها «رایانه»] شگفت زده شده و

میزان رشد «انفجارآمیز» آن را با مبالغه و تأکید بر

اصطلاح «انفجارآمیز» نشان می‌دهد.

گذشته از اشتباه مترجم، بی توجهی مدیران

مجله‌ای پر اهمیت که باید باعث «رشد

دانش آموزان» شود، خود جای پرسش دارد. هر چند

در کار ژورنالیسم، اشتباه گریزناپذیر است، اما باید

کوشید آن را به پایین‌ترین حد ممکن رساند.

- مترجمی دیگر در ترجمه‌ای با عنوان

«پناهگاه برفی». داستانی از ماری کی مورل.

نوشته است: «جیر جیر ترس را در صدایش حس

کرد».

البته تا کنون «صدای جیر جیر» و حتی با

اغماض «جیر جیر صدا» را شنیده‌ایم، اما نگارنده

هرگز «جیر جیر ترس» را نه خواننده و نه شنیده است. احتمالاً منظور نویسنده چنین بوده: «از ارزش صدایش، به میزان ترس خود پی برد» یا «از لحن لرزان خود، فهمید که چقدر می‌ترسد!» یا چیزی از این دست (یا چیزی خش صدا و...)

. در ترجمه‌ای آمده: «آنا صدای ضعیفی را شنید که کم کم به شکل آواز در می‌آمد!»

بی‌گمان، ترجمه هیچ ایرادی ندارد. با هم عبارات اصلی را می‌خوانیم:

"Anna heard a whisper  
that grew until a song formed."

عبارات یاد شده، توصیفی کاملاً شاعرانه است، اما در ترجمه وفادار و دقیق، فارسی، این حس شاعرانه منتقل نشده است. ادوارد. جی. گوردن (Edward J. Gordon) استاد ادبیات دانشگاه ییل آمریکا، در کتاب آموزشی و پر بار خود می‌نویسد: «محال است که واژه‌ای را در جمله تغییر دهیم یا حتی آن را در جمله فقط جابه‌جا کنیم، اما معنای جمله تغییر نکند؛ معنای آن دست کم، اندکی متفاوت خواهد بود.» [به نقل از:

[WRITING ABOUT IMAGINATIVE  
LITERATURE, P. ۲

تمام زیبایی توصیف یاد شده، «بدل شدن اندک‌اندک نچوها به آواز است»، نه «یک صدای ضعیف به آواز». در واقع، آوردن «صدای ضعیف» به جای "Whisper" - که درست هم هست - زیبایی و بار عاطفی را کاهش داده است. به عنوان مثال، اگر جای این مصرع زیبایی مولانا «اندک اندک جمع مستان می‌رسند»، بنویسیم «کم کم جمع مستان می‌رسند» یا «کم کم جمع مستان از راه می‌رسند»، فقط یک خبر داده‌ایم یا «گزارشی» ارائه کرده‌ایم و نه تنها وزن و آهنگ را بر هم زده‌ایم، بلکه بر تمام زیبایی آن خط بطلان کشیده‌ایم. نتیجه بگیریم: در ترجمه ادبی، واژه‌گزینی دارای اهمیتی شایان است؛ زیرا زیبایی و بار عاطفی و به قولی «حال و هوای» داستان از طریق واژگان منتقل می‌شود، اما در این جا نکته‌ای خطیر وجود دارد که نباید آن قدر به واژگان بچسبیم که کلیت معنایی و سبک و یا گفتمان ادبی متن مبدأ، در ترجمه‌ای مقید و لفظ به لفظ، از دست برود. در داستان یاد شده، باد در مزرعه ذرت می‌پیچد و با نجوای دل‌انگیز برگ ذرت‌های خشک شده در هم می‌آمیزد تا به «آوازی» زیبا بدل شود و ترکیب مفرد Whisper، نباید مترجم را به اشتباه بیندازد و بنویسد: «صدای ضعیفی!»

- مترجمی دیگر نوشته است: «... فقط آن یک نفری که می‌توانست آن یک پاسخ را بدهد می‌توانست آن فرد شایسته ازدواج با او باشد.» متن اصلی:

"... There is only one answer to the riddle and only the who can answer it correctly will be the one for her."

این ترجمه، به روشنی بیانگر ترجمه مقید و به واژه و انتقال ساخت نحوی متن مبدأ به فارسی و نشان‌دهنده عدم تسلط به نگارش فارسی است. در حالی که به صورتی راحت و روان می‌توان نوشت: «... این معما تنها یک پاسخ دارد و هر کس که بتواند به درستی به آن پاسخ دهد، فرد مناسب حال اوست» یا «تنها فرد شایسته ازدواج با اوست». همین مترجم، جمله مرکب زیر را نیز بسیار بد ترجمه کرده است:

«معمای عزیزه پیچیده، با مهارت در تمثیلات و کلمات استادانه و عالی و نیز جواب‌ها برای حل آن، در این داستان برای شما وجود دارند تا آن جا که عشق به اعداد شادترین راه حل را به بار می‌آورد.» باید بیفزاییم که این عبارات، توصیفی است از فضای حاکم بر داستان که در پشت جلد کتاب آمده تا با جذب مخاطبان، آن‌ها را به خواندن کتاب تشویق و ترغیب کند، اما فقط خدا می‌داند که خواننده کودک یا نوجوان - ۸ تا ۱۲ ساله - چه قدر می‌تواند با این جملات ارتباط برقرار کند!

در نگاه اول، چنین به نظر می‌آید که فردی «فرنگی» دارد سخن می‌گوید و حتی می‌توان لهجه غلیظش و فارسی شکسته و بسته‌اش را که با لحنی بریده بریده بیان می‌شود، با گوش خیال شنید! اما شگفتا که این عبارات را یک ایرانی که از خانواده‌ای هنرمند و سرشناس است، بر زبان رانده!

بارها و بارها درباره ضرورت توجه به کلیت گفتمانی واحد هر متن تأکید کرده و بر آن پای فشرده‌ام و اما می‌بینیم ناآشنایی با این امر و ترجمه

واژه به واژه، ترجمه را دچار سکت کرده و روانی و زیبایی را از آن گرفته است.

در این جا گذشته از ایرادات نحوی و زبانی، گاه معنای واژگانی نیز به علت احاطه نداشتن مترجم بر معنای گوناگون و نیز مراجعه نکردن وی به فرهنگ لغت، به طور کامل دگرگون شده است. به عنوان مثال، اولین واژه یعنی "Woven" بخش سوم یا «اسم مفعول» فعل بی قاعده Weave، در این جا نه به معنای «بافتن» است و نه «پیچیدن»، بلکه یکی از معانی آن «قصه سرهم کردن» یا «داستان سرایی» است. به خاطر دارم که در پژوهشنامه شماره ۲۵، درباره این اشتباه کمابیش مرسوم، توضیح داده بودم. به علاوه، Illustration در عبارات انگلیسی زیر، معنای تمثیل ندارد، بلکه منظور از "exquisite illustration" تصویرهای دل‌انگیز و زیباست. با هم متن اصلی را مرور می‌کنیم:

"Woven skillfully into the exquisite illustrations and words of Aziz's riddle, the answer are there for you to find in this story where a passion for numbers bring the happiest of solutions."

می‌توان این جملات مرکب را چنین ترجمه کرد: «داستانی [با پرداختی] استادانه و تصاویری زیبا و دل‌انگیز، همراه با سخنان ظریف و معمایی [پُرکشش] عزیزه، معمایی که پاسخ آن در [دل] داستان نهفته است. داستانی همراه با عشق و دلبستگی به عدد و رقم، یافتن راه حل [یا پاسخ] معما در چنین داستانی بیشترین لذت را برای شما





فراهم خواهد کرد.»

در ترجمه اخیر، هر چند تک تک واژگان فارسی، معادل دقیق واژگان متن اصلی نیست، اما شاید در کلیت خود، کمابیش از ترجمه یاد شده، روان تر و دقیق تر باشد!

همین مترجم گرامی نوشته‌اند: «زیرا همان طور که هر کس می‌داند، در همه امور مربوط به شمردن، پول همیشه اول می‌آید.»  
متن انگلیسی:

"For as very one knows, in all matters that count, money comes first."

این ترجمه را نمی‌توان اشتباه به شمار آورد، اما به هر حال، حس و حال و فضای متن اصلی را نیز به صورتی دقیق منتقل نمی‌کند. در این جا، گوینده «تاجری» است «دل بسته مال دنیا» و اهل «حساب و کتاب» و هنگام «حل معما» و یافتن «پاسخ چیستان»، ویژگی شخصیتی خود یا خصلت بارز و تپیک افرازی از این دست را آشکارا بروز می‌دهد و می‌گوید:

"The riddle speaks of the ways of the world, and answer, there fore, is money."

«این معما از امور دنیوی [یا «مال دنیا»] سخن می‌گوید. از این رو پاسخ آن، پول است.» با توجه به این عبارات که پیش از جمله نقل شده در بالا آمده، بهتر است آن را بدین صورت ترجمه کنیم:

«زیرا همه می‌دانند، هر جا که پای «حساب و کتاب» در میان باشد، پول حرف اول را می‌زند.»  
نگارنده برای انتقال دقیق مفهوم و بار عاطفی

متن اصلی به جای "count"، برابر «حساب و کتاب» را آورده و نه آن گونه که مترجم آورده‌اند «همه امور مربوط به شمردن» که نه چندان گویا و روان است و نه زیبا!

جمله‌ای دیگر از همین مترجم: «... او در مدرسه، در درس ریاضی، اشکال داشت.»  
در برابر:

... terrible at math in school.  
ترجمه درست: «در مدرسه، درس ریاضی‌اش، افتضاح بود.»!

و اما اکنون نظری به ترجمه یک رمان می‌اندازیم که مترجمی قدیمی و کارشناس رسمی ترجمه ادبی انجام داده است (متأسفانه اصل اثر را در اختیار نداشتم).

«تورگن مردی مهربان و معاشر بود» که «معاشرتی» درست است.

«... سرانجام، نُه رأس قوچ وحشی را که به نظر اعضای یک خانواده می‌آمدند و او آن‌ها را اصطلاحاً اهالی یک قبیله می‌نامید، شناسایی و زیر نظر گرفت.»

به ظاهر جمله بار طنزآمیز دارد، اما هنگامی که از نظر طبقه بندی به موضوع بنگریم - که جملات پیشین و پسین، همین را نشان می‌دهد - به احتمال قوی «قبیله» در برابر "teribe" آمده که برای تقسیم بندی های مردم شناختی انسان‌ها به کار می‌رود، اما برای حیوانات، به مفهوم «تیره» و در این جا احتمالاً به معنای «گله» است.

بدیهی است که ما به طور مطلق، ترکیب‌های

هم چون «یک قبیله گوزن» یا «یک عشیره بزکوهی» نداریم. در چند جمله بعد، چنین آمده: «این قوچ پیر بود که باید اعضای گله را رهبری می‌کرد» که ظن ما را در مورد نادرستی معادلی چون «قبیله»، به یقین نزدیک می‌کند.

- «گویی آن‌ها می‌خواستند بدانند تورگن چگونه انسانی بود که از او تاکنون چیزی جز مهربانی ندیده بودند.»

هرچند که افعال به کار رفته، از نظر دستوری و زمانی صحیح به نظر می‌رسند، اما در مورد انسان زنده و سر حال که خودش حی و حاضر چون شاخ شمشاد، در برابر افرادی ایستاده که دارند به او می‌اندیشند، نمی‌گوییم یا نمی‌نویسیم «چگونه انسانی بود»، بلکه می‌نویسیم: «گویی آن‌ها می‌خواستند بدانند تورگن چه جور آدمی است...»  
- قوچ‌های وحشی با متانت هر چه تمام، به تورگن خیره شدند.»

در این جا یا باید «هرچه» را حذف کنیم و بنویسیم «با متانت تمام» و یا باید بنویسیم «با متانت هر چه تمام‌تر»!

- «به جنب و جوش حیات وحش پایین دست کوهستان خیره می‌شد، پبیش را دود می‌کرد.»

اگر برداشت من درست باشد که پیش از «پبپ» - در نگاهی مردم‌شناسی - «چپق» وجود داشته و به این نکته نیز توجه داشته باشیم که این روایت، درباره یک مرد روستایی قدیمی است که بیش از صدسال پیش زندگی می‌کرده به نظر می‌رسد «چپق» درست باشد و شاید هم بهتر بود که می‌نوشتیم «چپق می‌کشید» و یا اگر منظور مرحله اولیه آن و به قول زنده یاد احمد محمود «گیراندن» آن باشد، می‌نوشتیم «چپقش را چاق کرد» (البته نه به عنوان ضرب المثل که معنای دیگری دارد).

یکی از ایراداتی که حتی در ترجمه بهترین مترجمان ما به چشم می‌خورد، نوع روایت دوم شخص در زبان انگلیسی است که در روایت داستانی، با You آغاز می‌شود. به عنوان مثال، اگر نویسنده بنویسد: "You may think that..." به هیچ وجه مخاطب آن خواننده نیست، بلکه گزاره کلی است که بهتر است در ترجمه آن را به سوم شخص برگردانیم و بنویسیم: «انسان ممکن است فکر کند که...»

در این جا، نمونه‌ای دیگر از همین مترجم می‌آوریم:

«حتماً تعجب می‌کنید که چرا ساکنین دره پایین دست، از تورگن دوری می‌کردند. دلیلی که آن‌ها می‌آوردند، از نظر شما نمی‌توانست دلیل قابل قبولی باشد.»

البته نگارنده، اعتقاد دارد که باید بیشتر بر سر این نکته تأمل کرد، اما بر این باور است که ترجمه این جملات، بدین صورت بهتر است و روال طبیعی روایت را و یا منطق راوی را به هم نمی‌ریزد:

«علت دوری ساکنین دره پایین دست از تورگن، تعجب آور بود. دلیل آن‌ها برای هیچ کس قابل قبول نبود» یا «قابل قبول نیست».

یعنی در این جا "you can't accept it"؛ مخاطب مشخص و معین فردی ندارد، بلکه مخاطب «نوعی» دارد که با «زاویه دید سوم شخص» بهتر بیان می‌شود تا دوم شخص (اعم از مفرد یا جمع).

- «آیا این کار منطقی است که سراغ یک جادوگر برویم و از او بخواهیم که چرا با شیطان دوست شده است؟»

به نظر می‌رسد که مترجم گرامی، اشتباهی خلاف برخی از مترجمان تازه کار، مرتکب شده است؛ زیرا به جای رایج‌ترین معادل "ask" که پرسیدن است، معادل بعدی، یعنی «خواستن» را آورده. درحالی که همان «پرسیدن» درست است؛ یعنی:

«آیا این منطقی است که سراغ یک جادوگر برویم و از او بپرسیم که چرا با شیطان دوست شده است؟»

- «در آن ایام، هیچ مناسبتی پیش نیامده بود که تورگن با او سر صحبت را باز کرده باشد.»

در این جا آشکارا عدم تطابق و همخوانی زمانی به چشم می‌آید. ترجمه درست:

«در آن ایام، هیچ مناسبتی پیش نیامده بود که تورگن [بتواند] سر صحبت را با او باز کند.»

- تورگن در حالی که پالتو پوستین خود را از تن بیرون می‌آورد...»

در این جا نیز باید «پوستین» آورده می‌شد. که نوع سنتی «پالتو پوست» است. یا «پالتو پوست» می‌آمد.

- تورگن از این که اعتماد آن‌ها را جلب کرده بود و از این بابت خوشحال بود.»

در این جا «از این که» اضافی است.

- گفت: «اوه، می‌بینم پسرک بسیار باهوشی!»  
گفت: «اوه، می‌بینم پسری بسیار باهوش هستی!»

- «خانواده‌هایی که برای‌شان کار می‌کنم، قول داده‌اند که فردا به جای حق الزحمه برایم ماهی بدهند.»

«برای‌شان» در آغاز جمله دست است، اما «برایم» در عبارت «برایم ماهی بدهند» نادرست است و کسی که اندکی با زبان ترکی یا آذری آشنا باشد، متوجه خواهد شد که مترجم «ترک زبان» است و نوع کاربرد اضافه «برایم» به جای «به من»، بیانگر همین نکته است.

مترجم محترم، این اشتباه را در چند جای دیگر تکرار کرده است؛ از جمله «برای تورگن چایی تعارف کرد»، یعنی «به تورگن چای تعارف کرد».

ایشان در سراسر ترجمه، بارها واژه «چایی» را که لفظ روزمره تهرانی است، به جای «چای» آورده است. درحالی که به جز تهران، سایر نقاط «چای» گفته می‌شود و در فارسی نوشتاری نیز «چای» می‌نویسیم و نه «چایی».

- «از این بابت متأسف بود چرا دیرتر به فکر تغذیه قوچ‌های وحشی افتاده بود.»

در این جمله به نوعی ساختار زبان آذری دیده می‌شود. در ترجمه روان فارسی می‌نویسیم:

«از این که آن قدر دیر به فکر تغذیه قوچ‌های وحشی افتاده بود، متأسف بود.»

- «لحظاتی بعد همه اعضای قوچ‌های وحشی... ظاهر شدند.»

در این جا هم ضروری است که پیش از «قوچ‌های وحشی»، واژه «گله» می‌آید؛ چون بدون آن «اعضای» یک قوچ بیشتر بار فیزیولوژیک و اندامی دارد و نه «عضوی از یک گله بودن». درواقع، به نوعی واژه‌های "organ" و "member" خلط شده‌اند.

- «هر چند پشم انبوه آن‌ها کثیف بودند» که «کثیف بود» درست است.

- «ارواح خوب ارواح پلیدی‌ها را از کلبه‌اش بیرون کرده بودند.»

درست: «ارواح خوب، ارواح پلید را از کلبه‌اش بیرون کرده بودند.»

- «حتماً یادتان نرفته که به ما قول داده‌اید درباره زندگی خودتان و ماجرای قوچ‌های وحشی صحبت خواهید کرد.»

باز هم در این جا ناهمخوانی زمانی و عدم کاربرد درست اصل «تطابق زمانی» به چشم می‌خورد.

ترجمه درست:

«حتماً یادتان نرفته که به ما قول داده‌اید در باره زندگی خودتان و ماجرای قوچ‌های وحشی [برای‌مان] صحبت کنید.»

- «طبیعی است که آن‌ها از من فاصله می‌گرفتند، چگونه آن‌ها می‌توانستند بفهمند من دوست آن‌ها هستم.»

این عبارات مغشوش و خطاهای آشکار در ترجمه یک جمله مرکب بسیار ساده، نه از یک مترجم تازه کار و خام دست که از یک کارشناس ترجمه سرزده است که با نگاه بی رحمانه انتقادی‌اش، کم‌تر ترجمه‌ای مورد پذیرش وی قرار می‌گیرد (چه از نظر مضمونی و چه از نظر زبانی). با وجود آن که متن انگلیسی در اختیارم نیست، اما می‌توان با ظن قریب به یقین، گفت که نویسنده چنین نوشته است.

«بدیهی است چنان چه از من فاصله می‌گرفتند، نمی‌توانستند بفهمند که من آن‌ها را دوست دارم» یا «طبیعی است که اگر از من فاصله

می‌گرفتند، چگونه می‌توانستند پی ببرند که [من] آن‌ها را دوست دارم.»

بی گمان حذف ضمیر مکرر «آن‌ها» در این‌جانه جنایت است و نه «خیانت» در ترجمه!!

- «بازرگان به لاموتی‌ها احترام زیادی قائل بود.»

باز هم در این جا ساختار نحوی به زبان ترکی، در ترجمه فارسی به چشم می‌خورد و «به» باید به «برای» تبدیل شود؛ یعنی:

«بازرگان برای لاموتی‌ها احترام زیادی قائل بود.»

. در واقع کاهن قبیله بود که با ساختن انواع داستان‌های ساختگی و شایعات مختلف، مردم را از توروی گردان کرد. چون او حسودی تو را می‌کرد.»  
تکرار انتقال ساختار نحوی زبان ترکی [آذری] از یک مترجم کهنه کار، خود بیانگر اهمیت توجه بیشتر به پدیده دو زبانی در ایران است. در ضمن نشان دهنده ضعف آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبان‌ها در ایران از سویی و بی توجهی به آموزش آکادمیک زبان مادری به آن‌ها از سوی دیگر است. در واقع، به نظر می‌رسد که بسیاری از افراد دوزبانه هر متن را دوبار ترجمه می‌کنند، یک بار به زبان مادری (که با آن می‌اندیشند) و یک بار به زبان فارسی. در حالی که یک فرد فارس زبان، به صورت معمول می‌گوید یا می‌نویسد: «چون او به تو حسودی می‌کرد.»

جا دارد در آموزش رسمی ما این موضوع به صورت جدی مورد توجه و باز اندیشی قرار گیرد؛ زیرا این امر بیش و پیش از آن که موضوعی سیاسی باشد، یک موضوع فرهنگی انضمامی و واقعی است و راه حل آن پاک کردن «صورت مسئله» نیست.

و جمله پایانی از یک مترجم جوان: «هیچ کدام از این کتاب‌ها به درد نمی‌خورد. همه برای آدم بزرگ‌ها خوب است، نه مال بچه‌ها.»

که باز هم بیانگر نداشتن شناخت درست از زبان فارسی و هم چنین زبان انگلیسی است. روشن است که باید چنین بنویسیم: «... همه برای آدم بزرگ‌ها خوب است و نه برای بچه‌ها!»

آن چه گفته شد نه «وحی منزل» است و نه الزاماً درست، بلکه هدف گشودن باب گفت و گویی است برای دقت بیشتر در ترجمه.

#### پی نوشت:

۱. یکی از کسانی که این موضوع را به صورت جدی پیگیری کرده، آقای مهدی ضرغامیان، زبان‌شناس خوش فکر و پیگیر است.